# عناصر وحدت اسلامي از "تئوري تا عمل"

عناصر وحدت اسلامي از "تئوري تا عمل"

نوشته : استاد دكتر محمد الدسوقي

استاد مطالعات عالي بخش شريعت

(دانشكده دارالعلوم ـ دانشگاه قاعده)

اسلام دين وحدت

آيا به اعراب بيابانگردي كه پيش از اسلام در شبه جزيرة العرب زندگي مي‌كردند، از سوي كشورهاي پيراموني و دور و نزديک خود، توجّه و اهتمامي مي‌شد؟

آيا از اييناني كه با كوچكترين و پيش پا افتاده ترين دلايل ميانشان جنگ در‌مي‌گرفت كسي انتظار داشت كه اين چنين متحد شوند و همدل گردند و مايه هراس و نگراني ديگران شوند؟

اعراب جاهليت با وجود خشونت و سختي كه بدان شناخته مي‌شدند هرگز منبع نگراني براي ملت‌هاي ديگر نبودند زيرا آنها پراكندگاني بودند كه هيچ پيوندي ميانشان برقرار نبود و هيچ رهبري آنانرا راهبري نمي كرد و تابع هيچ قانون و قدرتي نبودند. آنها ميان خود بسيار خشن بودند و انتقام گيري آنان همه توش و توانشان را گرفته بود و منكراتي كه در آن غوطه ور بودند از جمله و پيشاپيش همه پرستش بت‌ها و سنگ ها، از آنان اقوام بي بو و خاصيتي ساخته بود.

ولي وقتي اسلام آمد اين مردمان پراكنده و درگير با يكديگر و فروپاشيده را تبديل به ملت ديگري كرد با ارزش‌هاي جاودان و رسالتي پرشكوه. اعراب با اسلام به لحاظ عقيده و رفتارها و ارزش‌ها و ايده آل ها، امت تازه اي شدند كه متحد شده بود و اراده‌اش قوي گشته بود و اصول و اهداف آن نيز والايي يافته بود و با اين اوصاف، بشريت را رو به جلو رهبري كرد و با فتوحات خود در همه عرصه ها، جهانيان را شگفت زده نمود. اگر اسلام نبود اعراب همچنان در جاهليت خود مانده و به صورت گروه‌هاي متخاصم و متنازعي باقي مانده بودند كه دشمني‌ها و حملات شبانه به يكديگر آنها را از پاي در مي‌آورد و كينه‌ها و نفرت‌ها امنيت آنان را نابود مي‌ساخت و همچنان در عزلت و انزواي خود در آن صحراي خشك به زندگي ادامه مي‌دادند و دنيا كمترين ارزش و توجهي به ايشان نمي كرد.

اسلام دين زندگي تجدّدپذير و با فضيلت است زيرا دين وحدت همه جانبه و قدرت عادلانه است؛ با وحدت و قدرت نيز همه معجزه‌ها تحقق مي‌يابد و امتي كه در كردار و گفتار به اين دو عنصر ايمان داشته باشد همواره عزيز و ارجمند و برخوردار از احترام است و همگان در پي برقراري ارتباط و دوستي با آن برمي آيند.

ولي بايد دانست كه فراخوان اسلام به وحدت و قدرت براساس گرايش‌هاي نفرت‌انگيز نژادي و سلطه جويي و برتري طلبي نيست زيرا اسلام دين خدا براي تمامي مردم است و تعصّب ـ جز براي حق ـ نمي شناسد و هيچ برتري جويي ـ جز براي خدا ـ نمي جويد.

به همين خاطر است كه اسلام پيش از هر چيز مقرر كرده كه مردم از يک نفس و يک ريشه هستند:
Pيَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالاً كَثِيرًا وَنِسَاءO
(سوره نساء ـ 1) (اي مردم از پروردگارتان كه شما را از نفس واحدي آفريد و جفتش را [نيز] از او آفريد و از آن دو مردان و زنان بسياري پراكنده كرد، پروا داريد).

وP: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَي وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌO (سوره حجرات ـ 13) (اي مردم ما شما را از مرد و زني آفريديم و شما را ملت ملت و قبيله قبيله گردانيديم تا با يكديگر شناسايي متقابل حاصل كنيد در حقيقت ارجمندترين شما نزد خدا پرهيزگارترين شماست؛ بي‌ترديد خداوند داناي آگاه است.)

پيامبر اكرم (صلي ا عليه و آله و سلم) نيز مي‌فرمايد: «همگي از آن آدم و آدم از خاک است».

زماني كه اسلام چنين مقرر كرد بر همه ادعاهايي كه حاوي برتري برخي ملل و نژادها بر برخي ديگر ـ بنا به دلايلي حاكي از نژادپرستي‌هاي نفرت انگيزي كه اسلام پايان بخش آنها و برخاسته از گرايش‌هاي انحراف آميزي بود كه بشريت از آنها رنج برد و هنوز هم گرفتاري‌ها و مصايب فراواني را متحمل مي‌شود ـ مهر بطلان زد؛ دو جنگ نفرت انگيز جهاني اول و دوم در قرن گذشته ميلادي، گوياي همين انحراف نفرت انگيز بودند و همچنانكه صهيونيسم جهاني نيز با كوشش‌ها و تلاش‌هاي پيگير خود در هر جا در راستاي تحقق روياهاي دور و دراز خود در جهان عرب با چنين انگيزه‌هاي نفرت انگيز و ادعاهاي نژادپرستانه اي حركت مي‌كند كه به غير يهوديان به چشم نفرت و برتري جويي و دشمني مي‌نگرد.

بنابراين مسلمان باور دارد كه او عضوي از مجموعه بشريت است و افراد اين بشريت به لحاظ شكل و مكان تفاوتي با يكديگر ندارند و تنها تفاوت آنها كارهاي نيكي است كه هر كدام به سود مردم انجام مي‌دهند؛ اين باور، مسلمان را برآن مي‌دارد تا در حدّ توان خود در جهت پيشرفت و رفاه زندگي مشاركت كند و همواره پيام آور خير و نيكي و صلح و مبلّغ امنيت و همدلي باشد.

از سوي ديگر مسلمان ايمان دارد كه او و همه مسلمانان، امتي را تشكيل مي‌دهند كه مهمترين ويژگي آن وحدت: Pإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِO (سوره انبياء ـ 92) (اين است امت‌شما كه امتي يگانه است و منم پروردگار شما پس مرا بپرستيد.) و برادري: Pوَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًاO (سوره آل‌عمران ـ 103) (و همگي به ريسمان خدا چنگ زنيد و پراكنده نشويد و نعمت‌خدا را بر خود ياد كنيد آنگاه كه دشمنان [يكديگر] بوديد پس ميان دلهاي شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شديد.) و محبّت و همياري و همبستگي: Pوَتَعَاوَنُواْ عَلَي الْبرِّ وَالتَّقْوَيO (سوره مائده ـ 2) (و در نيكوكاري و پرهيزگاري با يكديگر همكاري كنيد.) و: «هر كس توجهي به امور مسلمانان نكند از ايشان نيست» [سخن پيامبر اكرم (ص)]، است.

بنابراين عنصر و قوام وحدت مسلمانان، برادري، محبّت و ايمان به اين مسئله است كه پيوندهاي عقيدتي بسي نيرومندتر و مهمتر از پيوندهاي خوني و نسبي است به همين دليل وحدتي استوار و خارج از گزند حوادث روزگار است زيرا هرگز نمي توان در جامعه اي كه افراد آن احساس برادري نكنند و خود را همچون دندانه‌هاي شانه برابر ندانند و برادراني بدانند كه عقيده اي آنانرا گردهم آورده كه ايماني به

تفاوت‌هاي نژادي و رنگي و ... ندارند، وحدت سالم و اصيلي را تحقق بخشيد.

وحدت در اسلام، وحدت همه جانبه اي است و مسلمانان همچنانكه پيامبر اكرم (صلي ا عليه و آله و سلم) فرموده است: همچون پيكر واحد و بنيان استواري هستند كه سخت بهم پيوسته و پيوند خورده اند.

از آنجا كه اسلام نسبت به وحدت و همبستگي و يک صف و همدل بودن پيروان خود اصرار داشته و تأكيد كرده است، از هر آنچه اين وحدت را تضعيف كند، نهي فرموده و در همين راستا غيبت كردن، كين توزي، دروغگويي و نفاق و تجاوز به حقوق و حرمت‌ها را ناروا دانسته است و در صورتي كه اختلافي ميان دو گروه از مسلمانان مطرح شود، اصلاح آندو و از ميان برداشتن اسباب اختلاف و نزاع را واجب دانسته است. و در صورتي كه يكي از آن دو گروه تن به آنچه خير و صلاح مسلمانان در آنست، ندهد كاربرد سلاح عليه آن امري مشروع و كاري پسنديده بشمار مي‌آيد: Pوَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَي الْأُخْرَي فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّي تَفِيءَ إِلَي أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ0 (سوره حجرات ـ 9) (و اگر دو طايفه از مؤمنان با هم بجنگند ميان آن دو را اصلاح دهيد و اگر [باز] يكي از آن دو بر ديگري تعدي كرد با آن [طايفه‌اى] كه تعدي مى‌كند بجنگيد تا به فرمان خدا بازگردد پس اگر بازگشت، ميان آنها را دادگرانه سازش دهيد و عدالت كنيد كه خدا دادگران را دوست مى‌دارد.)

اسلام از تفرقه بيزار است و از اختلاف برحذر مي‌دارد و همواره بر وحدت تأكيد مي‌كند زيرا وحدت، راه قدرت و مسير پيروزي و عزت است: Pوَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ0 (سوره منافقون ـ 8) (عزت از آن خدا و از آن پيامبر او و از آن مؤمنان است.)، Pوَلاَ تَنَازَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ0 (سوره انفال ـ 46) (و با هم نزاع مكنيد كه سست‌شويد و مهابت‌شما از بين برود.)

ممكن است گفته شود: اگر اسلام دين وحدت و اتحاد است چرا شاهد وجود اينهمه فرقه‌هاي متنوع فقهي و كلامي هستيم كه مسلمانان را به مذاهب و فرقه‌هاي گوناگوني تقسيم كرده‌اند كه با يكديگر در نزاع و تخاصمند و باعث بروز اختلاف‌ها و نزاع هايي ميان مسلمانان گشته است؟ ولي اگر دانستيم كه مذاهب فقهي و كلامي كاري به مسايل قطعي و احكام كلي ندارند و بيشتر به مسايل فرعي و گماني (ظنّي) مي‌پردازند و اختلاف‌هاي مجتهدان به نزاع و درگيري نمي انجامد بلكه نشاني از تفاوت انديشه و خردها در استنباط و درک مسايل است، متوجه خواهيم شد كه آنچه در مورد اختلاف‌هاي مذاهب فقهي و تخاصم و

درگيري آنها شنيده يا ديده ايم در دوره‌هاي ضعف و عقب‌ماندگي و تقليد بوده است و با اين وجود كساني كه آگاهانه دين را درک کرده‌اند برآنند كه اين دين به وحدت ـ به تمامي معناي اين كلمه ـ فرا مي‌خواند و در مذاهب فقها و علماي كلام نيز چيزي كه اين وحدت را نقض كند وجود ندارد زيرا اين مذاهب و مكاتب فقهي و كلامي از سوي خدا نازل نشده‌اند و ديدگاه‌ها و نظرگاه هايي هستند كه ساخته و پرداخته شرايط محيطي ـ اجتماعي و فرهنگي گوناگون هستند و در نتيجه لازم نيست كه از آنها پيروي شود و مسلمانان يا بخشي از آنان نيز ناگزير نيستند گفته پيشوايي را بپذيرند و سخن ديگران را بكناري نهند؛ اينک وقت آن رسيده كه مسلمانان از هر آنچه دوره‌هاي ضعف و تقليد و عقب ماندگي به ارمغانشان آورده رهايي يابند و براي مذاهب فقها جايگاه و مقامي كه دين و منطق نمي پذيرد قايل نباشند و به دليل ديدگاه‌هايي كه فرمان نيافته ايم از آنها پيروي كنيم و عليه آنها نشوريم، با يكديگر اختلاف نداشته باشند و قبله خود را در آشنايي با احكام دين خويش، كتاب خدا و سنت پيامبر گرامي‌اش (ص) همراه با رهنموني از ديدگاه‌هاي صحابه و تابعين و پيشوايان مجتهد، قرار دهند.

عناصر وحدت امت اسلامي و بنيادهاي اين وحدت

آنچه ترديدي در آن نيست اينكه اسلام براي بناي امّت و تأسيس دولت و شكل دهي به جامعه اي پيشوا و راهبر در همه عرصه‌ها آمده است. جامعه‌ها و امت‌ها و دولت‌ها نيز جز با اصول و ارزش‌هاي شايسته زندگي، شكل نمي گيرند و تأسيس نمي شوند.

اسلام ـ به عنوان دين خداوند براي تمامي مردم ـ بهترين و برترين شريعت‌ها و فرضيه هايي سازنده جوامع پيشوا و مللي راهبر بشريت به سمت ارزش‌هاي والا و اهداف پرشكوه را مقرر كرده است.

كساني كه تشريع‌ها و اصول مقرر در اسلام را بازخواني كنند به اين نتيجه مي‌رسند كه مهمترين شالوده هايي كه جامعه اسلامي بر آن استوار گشته عبارتند از:

1- توحيد؛ 2- وحدت؛ 3- برابري؛ 4- آزادي؛ 5- سازنده بودن؛ 6- تعادل؛ 7- همبستگي؛ 8- فضيلت؛ 9- عدالت و 10- قدرت.

در اين ميان توحيد آن اساس و شالوده اي است كه جامعه اسلامي را نسبت به ديگر جوامع متمايز

مي‌سازد؛ توحيد در مفهوم عمومي خود به معناي اخلاص رفتارهاي بشري تنها براي خداست. توحيد تنها ايمان به اين نيست كه خداوند، يگانه و بي همتا و بي نياز است بلكه به معناي رو سوي وي آوردن در هر كاري است كه انسان انجام مي‌دهد، به معناي نترسيدن جز از آفريدگار خويش است؛ به معناي آنست كه همه كردار و گفتارش در راستاي جلب خشنودي خداوند باشد و بدين ترتيب از آنچنان توان ايماني برخوردار مي‌گردد كه هرگز تن به خواري در برابر افراد بشر نمي دهد و پستي نمي كند و در هيچ كاري، كوتاهي نمي ورزد. و جامعه توحيدي نيز جامعه عزّتمند، آزاد، جامعه عزت و كرامت و احسان و نيكي كردن در هر امري است؛ جامعه اي است كه ارزش‌هايي آنرا فرا گرفته كه از آن الگو و سمبل برتر و نمونه اي نيكو در گفتار و كردار مي‌سازد.

آفت اصلي جوامع در آنست كه آنها به گونه اي عملي، اصل توحيد را كنار گذاشتند لذا نمودهاي بت پرستي گوناگون از جمله پرستش ثروت و قدرت و پرستش انسان از سوي انسان هم نوع خود، ميان ايشان رواج يافت و از آن پس رفتارهاي بشري خالصانه براي خدا نبود و ترس از خداوند متعال بر رفتارهاي وي حاكم نبود و انسان به ريا و نفاق و نيرنگ روي آورد و به همين علل مشكلات و بيماري‌هاي مادي و معنوي اين جوامع فزوني گرفت و احساس امنيت و اطمينان از آنها رخت بست و هراس و نگراني همه را فرا گرفت و اينها همه در حالي است كه مردم از دستاوردهاي تمدني رويايي هم برخوردارند: Pالّ‌َذ‌ِين‌َ آم‌َن‌ُواْ و‌َت‌َط‌ْم‌َئ‌ِن‌ّ‌ُ ق‌ُل‌ُوب‌ُه‌ُم ب‌ِذ‌ِك‌ْر‌ِ الل‌ّه‌ِ أ‌َلا‌َ ب‌ِذ‌ِك‌ْر‌ِ الل‌ّه‌ِ ت‌َط‌ْم‌َئ‌ِن‌ّ‌ُ الْق‌ُل‌ُوب‌ُ0 (سوره رعد ـ 28) (همان كساني كه ايمان آورده‌اند و دلهايشان به ياد خدا آرام مي‌گيرد آگاه باش كه با ياد خدا دلها آرامش مي‌يابد.)

اگر جامعه اسلامي، جامعه توحيدي باشد، جامعه وحدت يعني وحدت صف و وحدت هدف و تشريع و انديشه و جامعه وحدت همه جانبه‌اي است كه از شالوده‌ها حمايت مي‌كند و همه اسباب و عوامل فروپاشي و تباهي را دور مي‌سازد.

شالوده توحيدي كه جامعه اسلامي بر آن استوار مي‌گردد، مؤمنان را با پيوندهاي مستحكمي به يكديگر پيوند مي‌دهد و از آنان امت واحد و بنيان مرصوصي مي‌سازد كه سخت به يكديگر پيوسته و بسته است.

وحدت ميان گروهي از مردم نه براساس وحدت نژادي يا زباني يا جغرافيايي و يا منافع مادي بلكه بر پايه وحدت فكري است كه شكل مي‌گيرد و استوار مي‌گردد و همين وحدت است كه دلها را به يكديگر نزديك مي‌كند و احساسات را همسويي مي‌بخشد و از اختلاف نظرها مي‌كاهد و در نتيجه وحدتي به معناي واقعي آنرا تحقّق مي‌بخشد. بدون وحدت فكري و عقيدتي، هيچ وحدت حقيقي قابل شكل گيري نيست.

جامعه اسلامي نيز به دليل وحدت عقيده و وحدت قوانين و تشريع آن است كه در اصول و اساس كلي خود جامعه وحدت فكري است و به همين دليل جامعه وحدت همه جانبه و كاملي بود و هر آنچه آن تفرقه و تشتتي كه در تاريخ طولاني خود بدان گرفتار شد، برخاسته از بي توجهي به عقيده اي بود كه به نوبه خود وهن انديشه را بدنبال داشت لذا تفرقه و درگيري ميان خلق‌هاي گوناگون آن نتيجه و حاصل گريزناپذير چنين روندي گرديد.

ولي كسي كه در آموزه‌هاي اسلام دقّت كند مي‌بيند كه اين آموزه ها، فرد را در چارچوب جمع لحاظ مي‌كند و جمع را هدف نهايي مي‌داند و برآنست كه هركس از آن جدا شود و در جهت تفرقه و پراكندگي آن بكوشد، عذاب دوزخ در انتظار اوست و هر آنچه كه وحدت اين جمع را تهديد كند از جمله هرگونه تجاوز به حقوق و حرمت‌ها و ناسزاگويي و دشنام و فخرفروشي و تفاخر به حسب و نسب و القاب، حرام است و ناروا و درصورتي كه برخي گروه‌هاي مسلمانان دچار اختلاف با يكديگر شدند و اين اختلاف به درگيري و جنگ ميان آنها انجاميد، امت بايد طرف باغي را سرجاي خود بنشاند و وادار كند تن به فرمان خدا دهد تا مگر امت همچنانكه قرآن كريم آنرا وصف كرده، امّت واحدة باقي بماند: Pوَاعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللّهِ جَمِيعًا وَلاَ تَفَرَّقُواْ وَاذْكُرُواْ نِعْمَةَ اللّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاء فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا0 (سوره ال عمران ـ 103) (و همگي به ريسمان خدا چنگ زنيد و پراكنده نشويد و نعمت‌خدا را بر خود ياد كنيد آنگاه كه دشمنان [يكديگر] بوديد پس ميان دلهاي شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شديد.)

وحدت جامعه اسلامي، وحدتي انساني و غير نژادي است. انسان مسلمان ايمان دارد كه او در جامعه كل بشريت عضويت دارد و اين بشريت، يک سر منشأ دارد، سرنوشتش نيز يكي است و افراد آن از نظر شكل و زبان و مكان، تفاوتي با يكديگر ندارند؛ تفاوتشان در تقوا و كارهاي نيكي است كه هر كدام به سود مردم انجام مي‌دهند. اين نكته مسلمان را بر آن مي‌دارد تا درحد توان در جهت پيشرفت و تعالي زندگي و رفاه و آسايش مردم بكوشد و همواره و در همه حال پيام آور خير و مبلّغ اصلاح باشد؛ از اينجاست كه وحدت اسلامي تبديل به وحدتي براي ياري حقّ و پايان بخشيدن به ستم و همكاري و همياري در نيكي و تقوا مي‌گردد و هرگز وحدتي نيست كه به ديگران به ديده تحقير يا دشمني بنگرد.

شالوده و عنصر برابري نيز ثمره طبيعي فراخوانان به وحدت است. وحدت تنها هنگامي به وجدان‌ها و احساسات ديگران رخنه مي‌كند كه همگان يقين حاصل كنند كه آنها در حقوق و وظايف برابرند و ميان مردم به دليل قدرت يا مقامي كه دارند، تمييز و تبعيضي وجود ندارد.

وحدت ريشه و سرنوشت آدميان نيز بدان معنا است كه برابري، حقيقتي مسلّم است و تفاوت در تواناييها و استعدادها حتي اگر منجر به تفاوت در مقام و ثروت گردد به معناي طبقاتي بودن يا تبعيض قايل شدن ميان مردم در كرامت انساني آنها يا حق حيات شرافتمندانه، نيست زيرا همگان در شريعت الهي همچون دندانههاي شانه با يكديگر برابرند و هيچ نسب و حسبي بكار نمي آيد و برابري و عدالت برقرار است و بدين ترتيب قدرت معنوي بالايي براي امت تحقق پيدا ميكند كه دلهاي فرزندان آنرا به يكديگر نزديك ميسازد و آنانرا همدل و همراه ميسازد؛ نه كينه اي، نه نفرتي و نه حسادت و نه تبختري. همه و همه همدلي و مودّت و ايثار و همكاري و همياري است و در عين حال نيرويي مادّي براي ما فراهم ميآورد. در اين ميان همگان طبق آنچه خداوند برايشان در نظر گرفته عمل ميكنند همگان در كمال احسان و نيكي ميبخشند، هيچ كس ستمي نمي كند و سعي و تلاش كسي بيهوده يا به سود طاغوتهاي مستبد، نميرود.

برخي اشكال بزرگداشت انسان از سوي خداوند متعال به صورت لغو تمامي موارد تبعيض و برتري ميان مردم است. آنها چون دندانههاي شانه برابرند و جز به تقوا و كار نيك، تفاوتي با يكديگر ندارند و در همين راه، با يكديگر رقابت ميكنند و بنابراين برابري مردمان نوعي بزرگداشت و ارج گذاري به انسان و سمت و سوي خير بخشيدن به تواناها و استعدادهاي اوست و به همين دليل عاملي براي تحكيم وحدت و در عين ثمره اي از همين وحدت و سرمنشأ قدرت و توان امت و بنابراين يكي از شالودههاي اساسي جامعه اسلامي و جامعه توحيدي و وحدت و قدرت در عرصههاي مختلف آنست.

شالوده آزادي نيز بدان معني است كه در جامعه اسلامي هيچگونه بردگي وجود ندارد و مردم آزاد آفريده شدهاند و شايسته نيست كه جز در برابر پروردگار خود، سر فرود آورند و هيچ كس حق ندارد برادر انسان خود را به بردگي و بندگي كشد لذا پديده برده داري در تاريخ بشريت، به عنوان لكه ننگ و توهيني آشكار به عزّت و كرامت بشريت است. اسلام آمد و پديده اي را كه هنوز در بخشي از زمين حكمفرما بود با شيوه خاص خود و براساس تدريج و واقعگرايي با آن برخورد كرد و توانست در مدتي كوتاه آنرا در جامعه از ميان بردارد.

آزادي در جامعه اسلامي تنها منحصر به برخورداري افراد از اراده و اختيار خويش نيست و رهايي و آزادي انسان از هر آنچه بندگي و عبوديت خدا از سوي او را مشوه سازد شامل ميشود و همچنانكه نبايد هيچ انساني را به بندگي و بردگي گيرد و نيازهاي ضروري را از وي دريغ دارد؛ نبايد بنده و برده هواهاي نفساني خويش گردد و همواره بر شهوتهاي خود چيره شود و به تمايلات و خواستهاي جسد، جز در حدود تشريع الهي، پاسخ نگويد تا آزادي به معناي درست خود در جامعه تحقّق پيدا كند.

منظور از سازنده بودن نيز مشاركت و سهيم بودن همه افراد در جامعه براساس توان و استعدادهاي آنها در راستاي پيشرفت امت است و اينكه انسان داراي شخصيتي باشد كه تقليد كردن از ديگران و ذوب شدن در ديگران را نپذيرد و زير بار آن نرود كه چون عروسک خيمه شب بازي در اختيار ديگران قرار گيرد و استقلالش دستخوش اميال آنها گردد.

كسي كه به كار مسلمانان نپردازد، از آنها نيست و لذا يک مسلمان هرگز به فردگرايي يا خودخواهي يا منفي گرايي متصّف نمي گردد؛ او مشاركتي عملي در هر آنچه به امت مربوط شود دارد و اگر كاملاً به وظايف خود عمل نكند، گناهكار خواهد بود.

از آنجا كه ايمان دارد كه او در برابر ديگران مسؤول است هر يک از افراد در جامعه اسلامي همچون نگهباني است كه همواره براي حمايت از آنچه مكلف به حمايت از آنست، دست به اسلحه است؛ او هرگز منكري را نمي بيند كه در حد توان خود در صدد تغيير آن برنيايد و نيز زماني كه وظيفه‌اش حكم مي‌كند سخن حق را فرياد زند، هرگز خاموشي نمي گيرد و در هيچ كاري كه به وي واگذار مي‌شود يا از وي خواسته مي‌شود اهمال نمي كند و در برابر مشكلاتي كه امّت با آن دست بگريبان است، نقش تماشاچي بيطرف را بازي نمي كند و بدين ترتيب سازنده بودن، ويژگي عملي جامعه اسلامي مي‌گردد و اين جامعه چنانكه پيامبر اكرم (ص) آنرا توصيف كرده همچون جسد واحد يا بنايي ريخته شده از سرب (بنيان مرصوص)، محكم و يكپارچه خواهد ماند.

تعادل مادّي و معنوي، سرتاسر جامعه اسلامي را فرا مي‌گيرد و در اين جامعه خبري از ثروت فاحش يا فقر فاحش نيست و همه افراد آن از سطح زندگي شايسته‌اي برخوردارند و تفاوت در ثروت و پول افراد، هرگز به تفاوت طبقاتي يا بهره برداري از ديگران نمي انجامد.

اسلام با وجود اعتراف به تفاوت در توانايي‌هاي فردي و پيامدهاي آن در تفاوت‌هاي ثروتي، هرگز تن به آن نمي دهد كه اين تفاوت‌ها در جامعه به شكل گيري دو گروه كاملاً متفاوت يكي در بالا و ديگري در پايين [به لحاظ طبقاتي]، گروهي برخوردار از همه چيز و گروهي ديگر فاقد همه چيز حتي قوت لايموت، بينجامد و فرمان مي‌دهد كه اموال و دارايي، ميان ثروتمندان جريان داشته باشد و دست بدست شود و تفاوت‌هاي زندگي مردم، كمتر و كمتر گردد.

وقتي درگيري افراد جامعه با يكديگر بخاطر پول منتفي گرديد زيرا همگان در يک تعادل معقول و طبق تلاش و استعداد و توانايي ذاتي خويش بدان دست مي‌يابند، مشكلات فراواني رخت برمي بندد و جامعه در

امنيت و صلح و آرامش زندگي مي‌كند و هر فرد به توليد و كار بيشتري مي‌پردازد و در نتيجه توليد كلي افزايش پيدا مي‌كند و آسايش و رفاه و ثبات براي جامعه به ارمغان مي‌آورد.

اسلام جامعه خود را براساس تعادل صرفاً مادي تشكيل نمي دهد، تعادل معنوي به مفهوم ميانه گرايي در احساسات و عواطف حتي در طاعات و عبادات نيز مطرح است تا تداوم آنها تضمين گردد چرا كه بهترين كارها، ادامه دارترين آنهاست حتي اگر اندک باشند؛ در حديث نيز آمده است: «دوستي تان اندک و نفرتتان نيز اندک باشد زيرا گروهي در دوستي با گروهي ديگر زياده روي كردند و هلاک شدند، گروهي ديگر در نفرت و كين‌توزي نيز زياده روي كردند و هلاک گشتند».

جامعه اسلامي جامعه اعتدال و ميانه در همه چيز است، جامعه اي است بدور از افراط و تفريط و همواره ويژگي‌اش تعادل و ميانه گرايي است به همين دليل است كه حكم شاهد و گواه بر ديگر جوامع را يافته است: Pوَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَي النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً0 (سوره بقره ـ 143) (و بدين گونه شما را امتي ميانه قرار داديم تا بر مردم گواه باشيد و پيامبر بر شما گواه باشد).

و در مورد همبستگي ـ كه بايد گفت ثمره طبيعي وحدت عقيده و سازنده بودن همه افراد امت است ـ همچون تعادل داراي دو جنبه مادي و معنوي است. جنبه مادي آن در مسؤوليت همه توانمندان در برابر ضعفا و ناتوانان و عاجزان يا گرفتاران و متعرضان به زيانهاي مالي به علت آتش‌سوزي، سيل ، بدهي در موارد مشروع و ... است.

همبستگي و همدلي در اسلام چه در محيط خانواده يا محيط جامعه و يا كلّ امت اسلامي، امري الزامي است؛ در محيط خانوده، اسلام نفقه را به عنوان فريضه درنظر گرفته و مقرر داشته كه هر توانمندي در خانواده مسؤول ناتوانان و فقراي آن است.

پيامبراكرم (ص) در محيط زندگي از جمله مثلاً در روستا يا محله به همبستگي فرمان داده مي‌فرمايد: «در هر محله‌اي كه يک نفر گرسنه پيدا شود ذمه الهي از آنان بري است.» (حديث را امام احمد بن حنبل در مسند خود روايت كرده است.)

"امام ابن حزم" نيز فتوا داده كه اگر كسي در شهري از گرسنگي بميرد، مانند آنست كه مردم آن شهر او را كشته باشند و از آنان ديه قاتل گرفته مي‌شود.»

همبستگي در مورد كل امت نيز برعهده زكاتي است كه گردآوري مي‌شود. زكات احساني فردي نيست كه به وجدان آدميان و ارزيابي خودشان واگذار شده باشد؛ حقي است كه دولت آنرا مي‌ستاند و براي آن مي‌جنگد و در موارد مصرف زكات، هزينه مي‌كند و در عين حال تنها يكي از راههاي تحقق همبستگي در اسلام بشمار مي‌رود زيرا ولي امر از طريق شورا مي‌تواند [عوارض يا ماليات] را كه مورد نياز براي تهيه غذا و پوشاک و سرپناه مستمندان است، بر ثروتمندان تحميل كند.

گو اينكه همبستگي اجتماعي در اسلام تنها به معناي تأمين نيازهاي مستمندان و كساني كه در زندگي و پس از مرگ نيازمند كفيلاني براي غذا و پوشاک و مسكن خود هستند، نيست بلكه شامل تأمين و تضمين سطح معيشت صاحبان ثروت طي مدتي است كه با كوشش‌هاي خود براي كسب حلال كوشيده‌اند؛ اسلام هركس را در مورد دارايي و مسكن و اثاثيه منزل و سرمايه تجاري و ... خود در برابر غرق شدن، آتش‌سوزي و ديگر آفات و سوانح و بلاياي طبيعي و غيرطبيعي، بيمه كرده است.

همه كساني كه در جامعه اسلامي زندگي مي‌كنند اعم از مسلمان و غيرمسلمان، از اين همبستگي اجتماعي بهره‌مند مي‌گردند زيرا حمايت از انسان و تحقق سطح زندگي شايسته‌اي براي وي ـ بدون توجه به عقيده‌اش ـ يكي از اصول شريعت مقدس اسلامي است.

اين جنبه مادّي از همبستگي اجتماعي يكي از نمودهاي همبستگي معنوي ميان مسلمانان است زيرا خداوند متعال در قرآن كريم مي‌فرمايد: P إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ O (سوره حجرات ـ 10) (در حقيقت مؤمنان با هم برادرند.) و اعلان برادري و اخوت ميان افراد هرجامعه بيانگر همبستگي اجتماعي ميان افراد آن جامعه به لحاظ احساسات و نيازها و عواطف و موقعيت‌ها و كرامت‌هاست.

جامعه اسلامي علاوه بر شالوده‌هايي كه ذكر آنها رفت، مبتني بر فضيلت به مفهوم همه‌جانبه آن يعني پاي‌بندي اخلاقي در هر اقدام است؛ فضيلت تنها در خوش‌اخلاقي در برخورد با ديگران نيست؛ به مفهوم اخلاق نيكو داشتن در هر كار و فعاليتي است كه مسلمان برعهده مي‌گيرد و در هر رفتاري است كه در پيش مي‌گيرد؛ خداوند احسان كردن در هر چيزي را مقرر فرموده است و هركس قادر به چنين رفتاري باشد ولي كوتاهي كند يا كم توجهي نمايد، قصور ورزيده و ستمگري كرده و خداوند ستمگران را دوست نمي‌دارد.

جامعه اسلامي، جامعه فضيلت‌هاست زيرا جامعه عزت و كرامت است. و هرگاه آدمي برخوردار از اخلاق والايي متناسب با انسانيتش نباشد و رسالت زندگي‌اش را پاس ندارد و جايگاهش را حفظ نكند، از عزت و كرامت برخوردار نيست.

تحقق شالوده فضيلت ضرورتاً مستلزم نابودي خطا و خطاكاران نيست چه در اينصورت احكام مجازاتي كه اسلام مقرر داشته بي‌معنا مي‌گردد. وجود اين مجازات‌ها به معناي آنست كه جامعه، بدور از لغزش و خطا نيست و انسان بدليل ضعف خود ممكن است گاهي لغزش‌هايي نيز داشته باشد؛ اين شالوده حكايت از آن دارد كه جامعه را پوششي از فضيلت و نيكي فرامي‌گيرد نه آنكه كاملاً از هرگونه رذيلتي منزه و پاك مي‌گردد.

جامعه‌اي كه وحدت عقيده و وحدت هدف و وحدت انديشه برآن حكمفرما باشد و همه افراد آن در حقوق و وظايف برابر باشند و ميانشان همدلي و همبستگي اجتماعي برقرار باشد و همگان از سطح شايسته‌اي از زندگي بهره‌مند باشند و با نبرد طبقاتي يا درگيري‌هاي نژادي آشنايي نداشته باشند و در عين حال با منفي‌گرايي يا فردگرايي بيگانه باشند و داراي اخلاق و فضيلت والايي باشند، جامعه‌اي است كه عدالت در آن سايه‌افكن است و ظلم و ستمي در آن يافت نمي‌شود و تفاوتي ميان غني و فقير و ضعيف و قوي يا حاكم و محكوم، وجود ندارد.

جامعه اسلامي، جامعه عادلي است و همگان زير سايه آن قرار دارند و در كنف آن در امنيت و آسايش زندگي مي‌كنند و به حقوق خود مي‌رسند و هراسي از تجاوز يا ستم ندارند. و كساني از جوامع ديگر ـ كه با آن دادوستد دارند ـ هراسي از خيانت و پيمان‌شكني‌اش ندارند زيرا اسلام دين عدالت و رعايت حق نسبت به همگان است.

و سرانجام به شالوده قدرت مي‌رسيم كه حاصل و برآيند ديگر شالوده‌ها در جامعه اسلامي است؛ قدرت همه‌جانبه، قدرت ايمان و همدلي و عطوفت و كار و توليد و احقاق حق و گسترش عدالت و حاكميت فضيلت و نيروي تدارك نظامي متناسب با زمان و مكان براي اينكه فتنه‌اي باقي نماند و دين همگي از آن خدا باشد. قدرت به اين مفهوم همه جانبه شالوده‌اي است كه همواره همراه با جامعه اسلامي است تا شايستگي رهبري و پيشوايي و نيكي را در جهان داشته باشد؛ خداوند متعال مي‌گويد: Pوَأَعِدُّواْ لَهُم مَّا اسْتَطَعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدْوَّ اللّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لاَ تَعْلَمُونَهُمُ اللّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لاَ تُظْلَمُونَO (سوره انفال ـ 60) (و هر چه در توان داريد از نيرو و اسبهاي آماده بسيج كنيد تا با اين [تداركات] دشمن خدا و دشمن خودتان و [دشمنان] ديگري را جز ايشان كه شما نمي‌شناسيدشان و خدا آنان را مي‌شناسد بترسانيد و هر چيزي در راه خدا خرج كنيد پاداشش به خود شما بازگردانيده مي‌شود و بر شما ستم نخواهد رفت.)

اين آيه به مؤمنان فرمان مي‌دهد تا در حد توان خود به تدارک نيرو و قدرت [نظامي] بپردازند زيرا خداوند تنها به اندازه توان آدميان به ايشان تکليف مي‌کند. قدرت در اينجا عام است و شامل همه انواع و ابزارهاي آن مي‌گردد و در متن آيه از آنرو از اسبهاي آماده (رباط الخيل) نام برده شده که نزد کساني که آيه قرآن براي اولين بار مخاطبشان قرار داده بود اين وسيله، از جمله ابزارهاي شاخص جنگي بشمار مي‌رفت و اگر فرمانشان مي‌داد که ابزارها و اسبابي فراهم آورند که در آن زمان با آن آشنايي نداشتند ولي به مرور زمان مطرح مي‌شد، با مجهولات شگفتي روبرو مي‌شدند و خداوند متعال بسي بزرگتر از آنست که با بندگانش با کلامي نامفهوم سخن گويد.

نيرويي که اسلام فرمان به تدارک آن داده است، نيروي باغي، مفسده‌جو يا ويرانگري نيست؛ نيرويي حامي حق، ياريگر نيکي‌ها و مقاوم دربرابر شرّ و تباهي است و در اهداف و مأموريتي آناآآآکه دارد همچنانکه آيه کريمه فوق نيز بدان اشاره کرده، از موارد زير خارج نمي‌گردد:

يکم: فراهم آوردن امنيت کساني که آزادانه عقيده اسلامي را برگزيده‌اند و بدان پاي‌بندي نشان داده و وفادار مانده‌اند.

دوم: ترساندن دشمنان اسلام تا هرگز در انديشه تجاوز به سرزمين اسلامي که مورد حمايت اين نيروهاست، نيفتند.

سوم: و نه تنها ترساندن دشمنان براي پيشگيري از تجاوز آنان به سرزمين‌هاي اسلامي بلکه براي ممانعت ايشان از قرارگرفتن بر سر راه گسترش اسلامي که براي رهايي انسان در هر جايي، به حرکت درمي‌آيد.

چهارم: درهم شکستن هرقدرتي بر روي زمين که صفت خدايي بخود مي‌گيرد و بدنبال تحکم بر مردم با قوانين و قدرت خويش باشد و خداوندي پروردگار جهانيان و حاکميت خدا بر روي زمين را به رسميت نشناسد.

از آنجا که تدارک نيرو مستلزم وجود اموالي است، فرمان به تدارک نيرو با فراخوان به انفاق مال در راه خدا همراه گشته است: Pوَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنتُمْ لاَ تُظْلَمُونَO (سوره انفال ـ 60) (هر چيزي در راه خدا خرج کنيد پاداشش به خود شما بازگردانيده مي‌شود و بر شما ستم نخواهد رفت.)

بنابراين نيروي اسلامي در پي مصلحتي دنيوي نيست بلكه نيرويي است كه به كلمه حق امكان حضور و وجود مي‌دهد و دشمنان خدا ـ كه همان دشمنان مسلمانان و دشمنان زندگي هستند ـ را هراسناک مي‌سازد.

و سرانجام اينكه جامعه‌اي كه براساس اين شالوده‌ها شكل مي‌گيرد مسلماً جامعه منحصربفردي در ميان جوامع بشري، منحصربفرد به لحاظ ارزش‌ها و اصول و ايده‌آلها و اهداف خويش است؛ جامعه نيرومندي در عقيده و وحدت و اخلاق خويش است؛ جامعه‌اي قدرتمند در جهاد و استعدادها و توانايي‌ها و توليدات خويش است؛ جامعه پرصلابت و پايداري است كه همگان در آن در امنيت و آسايش و اعتماد، در حال سير و سفر براي كسب نعمت‌هاي الهي‌اند؛ همگان در آن برادر و برابر در حقوق و وظايف، همدل و همياري و همبسته در خوشي‌ها و ناخوشي‌هايند و هيچ جاي شگفت هم نيست كه چنين جامعه‌اي با اين ويژگي‌ها و خصوصيات، بهترين جامعه‌هاست و امت اسلامي مي‌تواند بهترين امتي باشد كه براي مردم، پديدار شده است.

جامعه اسلامي با اين شالوده‌ها طي تاريخ خود الگويي برتر براي ديگر جوامع بود ولي هنگامي كه در اين شالوده‌ها يا بخش اعظم آنها خللي ايجاد شد، جايگاه خود را از دست داد، به ضعف گراييد و ديگراني كه آرزوي دوستي‌اش داشتند و از قدرتش مي‌هراسيدند، در آن طمع كردند. و اينک نيز تنها زماني مي‌تواند نيروي از دست رفته را بازيابد و به حق، الگو و سمبلي براي ديگران گردد كه به اسباب عزّت و قدرت و ارجمندي ـ كه در قرآن مجيد اين وحي الهي از آنها ياد شده ـ چنگ زند؛ چنانچه هر تلاش و كوششي براي نهضت اين جامعه بدور از آن اسباب و شالوده‌ها باشد، تلاش و كوشش بيهوده‌اي است كه كمترين سودي بدنبال ندارد و برعكس بر گرفتاري‌ها و ضعف و عقب‌ماندگي‌هاي جامعه اسلامي مي‌افزايد.

چه راست و درست گفته حق تعالي آنجا كه مي‌فرمايد: Pوَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلاَ تَتَّبِعُواْ السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ0 (سوره انعام ـ 153) (و [بدانيد] اين است راه راست من پس از آن پيروي كنيد و از راه‌ها[ي ديگر] كه شما را از راه وي پراكنده مي‌سازد پيروي مكنيد اينهاست كه [خدا] شما را به آن سفارش كرده است باشد كه به تقوا گراييد.)

والسلام عليكم و رحمة‌الله و بركاته